



انقلاب ۵۷

چی بود؟!؟

چی شد؟!؟

کریم اسدی

برگ‌هایی از انقلاب ایران

شما جوانای ۵۷ هم با این انقلابتون! به این هم می‌گن انقلاب؟
اگه این "انقلابه" پس دیگه بفرمایید "ارتجاع و ضد انقلاب" چیه؟!
یه مشت آخوند داغونو از تو خمره سر که آوردید کردید رییس مملکت!
اونا هم قبل از همه، خودتونو اعدام و زندان کردند!
بعدش هم مملکتو به آتش کشیدن.
واقعا این چه وضعیه؟ چرا همچین بلایی سر مملکت و خودتون آوردید؟
خودتون "جوگیر" شده بودید باشه
اما یعنی واقعا یه آدم عاقل و روشنفکر هم میون شماها نبود بهتون بگه نکنید!؟

این البته تراژدی انقلاب ایران و انقلابیونی است که در مقام "قربانی" باید همچون یک
"مقصر"، پاسخگوی نسل‌های بعدی و حتی تاریخ هم باشند.
حقیقت چیست؟



آن روزها

بچه‌های امروز، رقص و پایکوبی ایرانی‌ها در روز فرار شاه را ندیده‌اند. گرچه شاید فیلم‌های آن را دیده یا داستان‌های آن روزها را از بزرگترها شنیده باشند، اما شنیدن کی بود مانند دیدن؟
شاه روز 26 دی 57 از ایران رفت و ایران سراپا شور و شادی شد. تقریباً همه در خیابان‌ها می‌رقصیدند و گل شیرینی به همدیگر می‌دادند.
4 روز بعد یعنی روز 30 دی، آخرین دسته زندانیان سیاسی ایران هم (که اساساً "ابدی"‌ها بودند) آزاد شدند.
روز 12 بهمن، خمینی با یک جمبوجت فرانسوی به ایران وارد شد.

و 10 روز بعد، یعنی 22 بهمن و در جریان یکی دو روز نبردهای مسلحانه خیابانی، نظام سلطنتی سقوط کرد. و داستان اصلی انقلاب ایران از همینجا آغاز شد. داستانی که هنوز هم ادامه دارد.

انقلابی که تنها شبیه خودش بود

آن انقلاب شاید اولین انقلاب از نوعی باشد که هنوز هم، پسامدهایش به اسم انقلاب‌های رنگی و بهار عربی، در برخی کشورهای دور و نزدیک دیده می‌شود. شیوه‌ای تازه برای دگرگونی و تغییرات بنیادی اجتماعی! قیامی توده‌ای و فراگیر با "پیشتازی دیرپای" اقشار پیشرو و نخبه روشنفکران انقلابی که ابتدا کلان شهرها و شهرها و پس از آن شهرک‌ها و حتی روستاها را هم فرا گرفته و رویارویی "مردم" با "حاکمیت" را به اوج می‌رساند.

در گام بعد، تظاهرات اعتراضی به اعتصاب‌های سراسری، بویژه در شریان‌های اصلی حیات اقتصادی حکومت تبدیل شده، تمامی ارکان دولت را فلج می‌کند.

و در آخرین مرحله و در صورت لزوم با یک "حرکت مسلحانه" نه چندان سنگین اما متمرکز، ضربتی و کارآمد، دولت را سرنگون می‌کند. کاری که در ایران عینا به همین شکل انجام شد، بعدها در شوروی به نوعی دیگر تکرار شد.

رومانی و قرقیزستان و چند کشور دیگر هم با اندک تفاوت‌هایی، همین راه را رفتند.

در برخی کشورها هم، کار اساسا به ضربه نظامی و حرکت مسلحانه نکشید و با همان تظاهرات مردم و اعتصاب‌ها، مساله حل شد، حکومت سقوط کرد و نظام جدید روی کار آمد.

راهی که کشورهای "بهار عربی" هم کم و بیش و با اندکی تفاوت آن را طی کردند.

دردسرهای پیشتاز

به این معنی می‌توان گفت:

همان‌گونه که ایران با انقلاب مشروطه‌اش، پیشتاز تحول دموکراتیک و ضد فئودالی در آسیا بود.

همانطور که نهضت ملی دکتر مصدق، پیشتاز جنبش‌های رهایی بخش ملی در منطقه شد.

به همان ترتیب و با انقلاب 57 هم، ایران پیشتاز گونه‌ای از انقلاب‌های ضد دیکتاتوری شاید این بار در جهان

شد. انقلابی که الگوی بسیاری کشورهای دیگر قرار گرفت و آنها را کم و بیش به مراحل بالاتر تکامل

اجتماعی فرا برد، اما متاسفانه در خود ایران به خون نشست و به علت ضعف مجاهدین و فداییان پیشتازی که

درخت انقلاب را با خون خود آبیاری کرده بودند و برخی علل داخلی و خارجی دیگر، زمام امور به دست

مرتجع قهاری همچون خمینی افتاد و انقلاب به قهقرا فرو رفت! تا جایی که کار به قیامی دوباره کشید و مقاومتی

که هنوز هم ادامه دارد.



سکه‌ای که ربوده شد!

شادی‌ها خیلی زود فراموش میشن، اما غم‌ها رو حداقل بعضی هاشونو، هیچوقت نمیشه فراموش کرد. آدم‌ها چیزهایی رو که به دست میارن، دیگه توی ذهنشون نگه نمیدارن. اما چیزهایی رو که از دست میدن یا هنوز به دست نیارندن، پیوسته توی ذهنشون نگه مرور می‌کنن. انقلاب 57 هم همینطوره. انقلابی که داشتیم به دستش می‌آوردیم و به دفعه از دستمون افتاد و یکی دیگه برش داشت! یا درست‌تر گفته باشم، رهبری انقلابو به سرقت بردن. شاید باورش مشکل باشه، شاید اولین چیزی که به ذهن شتونده می‌زنه این باشه که: مگه انقلاب یه سکه است که از دست یکی بیفته و یکی دیگه اونو بدزده یا به جیب بزنه؟! انقلاب که یه چیز خلق الساعه نیست که شب بخوابی و صبح بلند شی بینی انقلاب شده و یکی هم اونو به جیب زده و رفته!!!

بله این حرف در باره انقلاب کاملاً درسته، اما در باره رهبری انقلاب و سرقت رهبری انقلاب، کمی قابل تأمله. اما واقعیت‌های کمک می‌کنن تا با کمی حوصله، اثباتش ساده بشه، ساده‌تر از اونیه که تصور کنی! شما الان توی فضایی (آتمسفری) زندگی می‌کنی که به جز کلمات و اصطلاحاتی مثل: "ولایت فقیه" "نظام ولایی" "ولی امر مسلمین جهان" "خبرگان" "حجاب" "حجاب برتر" "تقلید و مرجع تقلید" "حکومت روحانیون" "تفکیک جنسیتی" "نظام دین‌سالار" "حکومت مجتهدان" "قاضی شرع" "حاکم شرع" "قصاص" "ولایتمداری" "جاری کردن حدود" "امام جمعه" "دیه" "حد زدن" "چله نشینی" "گعده" "عظما" "بیت و بیت عظما" "محارب و محاربه" "کافر و منافق" "باغی و طاغی و..." "مفسد فی الارض" "سنگسار" "شلاق زدن مردم در خیابان" "چشم در آوردن" "حلق آویز کردن وسط خیابان" "دست و پا قطع کردن!" و مانند این‌ها نمی‌شنوید.

تعبیرهایی که گوئیا مردم در سال 57 برای تحقق آن‌ها انقلاب کردند، کشته دادند و در یکی دو سه روز آخر هم برای رسیدن به همین ” چیزها “، اقدام به یک قیام مسلحانه در تهران و تبریز و بسیاری شهر دیگر کردند! و خلاصه با رنج و مشقت و طی سال‌ها زندان و شکنجه و نبردهایی سخت، به مدینه فاضله‌ای رسیدند آکنده از داغ و درفش و خون و این مفاهیم و خزعبلات!

اینجا هم باز، اولین نکته‌ای که به ذهن جوانان امروز می‌زند، این است که: راستی آدم‌های انقلاب 57 چه موجودات عجیب و غریبی بوده‌اند؟! عجب سلیقه خفنی داشته‌اند؟ و ...

اسب تروآ

خب در جواب میشه گفت: شما تموم فیلم‌های بجا مونده از اون انقلاب و تظاهرات هاشو نگاه کنید (حتی همین فیلم‌های سانسور شده و گزینش شده‌ای که سیمای آخوندی هرازگاهی نشون میده) حتی یکبار! محض نمونه حتی یک بار هم نمی‌تونید اصطلاح ” ولایت فقیه “ و دیگر کلمات برخاسته از ” فرهنگ ولایی “ رو توش پیدا کنید. حالا یا ” ولایت مطلقه فقیه “ یا ” سلطنت فقیه “ یا هر چیزی که حتی شبیه به این باشه. نه توی خبرها، نه توی مصاحبه‌های اپوزیسیون، یا حتی توی کتاب‌ها و نوشته‌های همین آخوندها که تبلیغشو کرده باشن! چه رسد به اینکه به عنوان یک شعار یا خواسته، توی تظاهرات و حرکت‌های اعتراضی، کسی مطرحش کرده باشه. و چه حتی شخص خمینی که کتابی هم به همین اسم (حکومت اسلامی) نوشته بود، یک کلمه! دریغ از یک کلمه که در باب ” اصل مترقی ولایت فقیه !!! “ در آلمان از دهانش بیرون پریده باشد. بطور خاص خمینی در اون روزگار اصلا از این کلمات و اصطلاحات استفاده نمی‌کرد و عمد هم داشت که استفاده نکند تا دستش رو نشود و کسی به ” اسب تروآیش “ شک نکند.

ولایت فقیه؟

خود خمینی هم شعار می‌داد ” مجاهد “ بسازید!

شعارهای اساسی انقلاب 57، قبل از هر چیز ” سرنگونی شاه “ بود و بعد از آن، ” آزادی “ بود و ” استقلال “ و از حدود نیمه دوم سال 57، ” جمهوری اسلامی “ هم به آن شعارهای قبلی اضافه شد. (دقت کنید! از نیمه دوم سال 157) اما شعار قدیمی انقلاب و انقلابیون که از سال 50 به این طرف مطرح می‌شد، همان ” مرگ بر شاه “ و ” سرنگونی دیکتاتوری سلطنتی وابسته “ بود و برقراری یک حکومت دموکراتیک.

دو بازوی مسلح انقلاب در آنروزگار (مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی) عموماً با شعار ” سرنگونی دیکتاتوری وابسته شاه “ تمامی اطلاعیه‌هایشان را امضا می‌کردند. اما جدای از آن مبارزان مسلح، سایر نیروهای سیاسی آن سال‌ها نیز هیچ کدامشان (بدون استثنا هیچکدامشان) در هیچ اطلاعیه یا برنامه‌ای صحبت از آرزوی برقراری حکومت آخوندی و نظام ولایت فقیه نکرده بودند. (باند فاشیستی فداییان اسلام و حزب ملل اسلامی

هم که تنها مبلغان حکومت اسلامی بودند - و نه ولایت فقیه - پس از 1334 نابود شده و اساساً موجودیتی نداشتند)

حتی خود خمینی هم شامل این اصل می‌گردد. او گرچه در سال 1348 سخنرانی‌هایی موسوم به ولایت فقیه ایراد کرد اما به علت خارج بودنش از دور مبارزه، و میدان‌دار بودن مجاهدین و چریک‌های فدایی، هیچ اثر اجتماعی یا حتی تبلیغی از آن سخنرانی‌ها و متن مکتوبش (که بعدها به اسم "حکومت اسلامی" چاپ شد) در عرصه جامعه و فرهنگ سیاسی آن سال‌ها یافت می‌نشود.

حمید روحانی مورخ آخوندها، در باره خمینی در آن سال‌ها نوشته: «... در آن روزها به حدی جو به نفع این گروه (یعنی مجاهدین) بود که می‌توان گفت: کوچکترین انتقادی نسبت به این گروهک با شدیدترین ضربه روبه‌رو می‌شد. به همین علت هم بود که خمینی مطلقاً جرات مطرح کردن "تزمعفن ولایت فقیه" را حتی در حد همان یکی دو اطلاعیه‌ای که گاه و بیگاه می‌داد، نداشت.

همین حمید روحانی در ادامه، این نکته را بیشتر و بهتر باز کرده و نوشته: بسیاری از افراد را می‌شناسم برای اعتقاد بودند که: دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به پایان رسیده است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق، در واقع شکست خود را امضا کرده است. این افراد باور داشتند که امام از صحنه مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده است که سازمان مجاهدین خلق، نهضت را هدایت کند و انقلاب را به پیش ببرد. و واقعاً هم این گروه در مردم پایگاهی به دست آورده بود. امام هم این را می‌دانستند. هر روز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این که: پرستیژ شما پایین آمده. در بین مردم، نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند و....» (پا به پای آفتاب - جلد 3 صفحه 163) با این وصف روشن است که

خمینی برغم تمایلش به برقراری یک نظام ارتجاعی اما مطلقاً "زهره" مطرح کردن تزه‌های قرون وسطایی‌اش را حداقل در آن شرایط نداشت و با توجه به زیرکی شیطانی و حساب‌گری ضد انقلابی‌اش، خود به نیکی می‌دانست فعلاً وقت مطرح کردن چنان مزخرفاتی نیست. کما اینکه با علم به ماهیت انقلابی مجاهدین و کینه‌ای که از آنها از همان اوان به دل داشت و حتی از تأیید مبارزه مسلحانه آنها هم برغم درخواست و ملاقات حضوری نماینده مجاهدین از وی در نجف، خودداری کرده بود اما برای اینکه از غافله مجاهدین عقب نیفتد، تلاش می‌کرد خودش را به شکلی آبرومندانه به آنها متصل کند. مثلاً در سال 51 به "فرزندان دلیر اسلام" خط می‌داد که از همه جوانان مملکت، "مجاهد" بسازید!!! (یادآوری ضروری اینکه: نشریه پیام مجاهد که در زیر کلیشه‌ای از آن در همین مورد می‌بینید، هیچ ربطی به سازمان مجاهدین خلق نداشت، بلکه ارگان خارج کشوری نهضتی‌ها محسوب میشد و صرفاً در هواداری از مجاهدین رزمنده داخل کشور و در ابراز ارادت به آنها، از مجاهدین و اخبارشان مطلب می‌زد)

" اینک شما فرزندان دلیر اسلام ، مدانه بایستید و برای "

" مردم نطق کنید . حقایق را بزبان ساده برای توده های "

" مردم بیان کنید و آنانرا به شور و حرکت درآید ، از مردم "

" کوچه و بازار و از همین کارگران و دهقانان پاکدل "

" و دانشجویان بیدار " مجاهد " بسازید . همه "

" مردم مجاهد خواهند شد . " ((آیت اله خمینی))

تفضل آية الله العظمى علي القاسميين بقرآن عظيمنا
مجاهد
 نماز در یاد آن بزرگواران بجز نشینان دیگری بر شایسته است
 (توسعه)

سال اول

آبان ماه ۵۱

شماره شش

دعوت حضرت آیت اله خمینی به پشتیبانی از: فلسطین

بناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان ، ماه رحمت و آمرزش و خیرورکت ، از خدای بزرگ خواستارم که تمام مسلمانان را توفیق اقدام به تکالیف و مسئولیت هائی که بعهده آنان گذارده است ، بدهد . مسئولیت پاسداری قوانین الهی و عمل بقرآن کریم ، شهباره با نهای عظمت و عزت و شکوه پیشین اسلام و مسلمین ، مسئولیت پاسداری وحدت و برادری دینی ، تنها عامل استقلال سرزمینهای اسلامی و زنده ماندن هرگونه نفوذ استعماری ، مسئولیت فداکاری و جانفازی در راه جبران آنچه که مسلمانان بدلیل اختلاف و تفرقه از دست داده اند ، و مسأله ه هنوز هم مدهند ، مسئولیت سنگین دولتهای اسلامی ، در وصل بقوانین اسلام و پیروی رفتن آنها از اسارت استعمار و تلافی ضحک و خنده است . مسئولیت این روزگار که بر عاتق سنگین تر و بیشتر از روزگاران گذشته است . روزگاری که پنجه های استعمار تا اعناق کشورهای اسلامی نفوذ یافته است . روزگاری که استعمار تمام نیروها و امکانات خود را در راه ایجاد تفرقه میان مسلمانان ، سران کشورهای اسلام بسیج کرده است ، میگوید تا بهر وسیله ای که در اختیار دارد از پایبندی وصل به تعالیم اسلام جلوگیری کند . تا بدین وسیله استعمارگران با خیال راحت به هدف های غیر انسانی خود - استعمار طلبی محروم - نائل آیند .

بلیه در صفحه نه

در حاشیه گزارش از ایران

توسط خبرنگار روزنامه گاردین لندن

این گزارشی که در پنج شماره از ۱۶ تا ۲۲ اوت ۷۲ آمده ، حاکی از حرفهای است که خبرنگار مذکور از شاه و همپیدا و سایر مقامات ایرانی شنیده و با عارفه چهره هائی هم که خودش کم و بیش از سابقین مختلف امتحان دی و سیاسی مشاهده کرده میباشد . نویسنده ابتدا افسان برای اینکه خود را از مسئولیت گزارف کوشی هائی که در این گزارش آمده ، خلاص کند متوجه میگردد " بعد از سه هفته اقامت در ایران در یک زبان امرقاری آمیز مقامات دولتی و حاکمان رژیم آشنا شده ام " و میخواهد خود را بی طرف نگه دارد ولی گاهی تحت تأثیر همسین گزارف کوشی ها قرار میگردد و بطور صریح مدعی هم میکند و در همین حال دانسته پانداخته از ماهیت پشمالی و دستگاه نین بطور غیر مستقیم برده بر میآورد و ترجیح میدهد این گزارش مسئله مجاهدین و چهره های شهری است که خاطر او را همیشه مشغول میدارد .

در این نوشته نکته هائی از این گزارش را ملاحظه فرمایید

مهم است

شاه ، ایران را از منظر تراز چمن و چمنزار این غرب آسیا میداند . این قیاس میکن است از نظر تاریخی قابل توجه باشد ولی هر کسی که کوچکترین اطلاعی از وضع امروز ایران بخند در صفحه دو

سیاست موازنه مثبت

در خدمت استعمار نو

در سالهای اخیر در جهت گیری سیاست اقتصادی رژیم شاه تغییراتی بطور محسوس مشاهده میگردد . در دهه اول - بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، کلیه گاه رژیم در دست و پنجه امیرالایم غرب و تراست ها و با حمارات سرمایه داری آمریکا و آمریکائی بود . کلیه منابع و ذخایر - ارزت و غیره - در اختیار آنها قرار داشت . واردات با بطور عمد از کشورهای سرمایه داری بود . اما از سالهای ۱۳۱۰ به بعد بتدریج تغییراتی در این سیاست داده شده است . فعالیت اقتصادی در روستا و کشورهای وابسته به بلوک کمونیسم در ایران توسعه روز افزونی یافته است . از سال گذشته پای فعالیت های اقتصادی و چمن تهنه بازارهای ایران باز شده است .

سفرها و فعالیت های شاه و خیره ، هودا اقبال و سایر وزیر به چین و سئوگوندن و نیپور و تایلان - در چند ماهه گذشته - و باضای قرارداد های متعدد ، همه نمودار وضع گسترش فعالیت های رژیم کوبتاد در رابطه با قدرت های بزرگ جهانی ، و حاکی از احزای پنخوخ طرح جدیدی میباشد . از طرف دیگر این مسئله روشن است که رژیم کوبتاد

سال 51 شاید یکی از درخشان ترین سال های یکه تازی مجاهدین در نبرد با دیکتاتوری شاه بود. مجاهدین از زیر ضربه سنگین شهریور 50 کمر راست کرده بودند.

مجاهد کبیر رضا رضایی از چنگال ساواک گریخته بود و فرماندهی مجاهدین در خارج زندان را به دست گرفته بود.

نامه های افشاگرانه او در مورد ساواک شاه و شکنجه های قرون وسطایی رژیم، عالم گیر شده بود و هنوز هم سر و کله اپورتونیست های خائن، درون سازمان مجاهدین پیدا نشده بود.

طبیعی است که در آن شرایط، خمینی حالی اش باشد که چه بگوید و چه نگوید! چه رسد به اینکه شعار احمقانه " پیش به سوی ولایت مطلقه فقیه!!! یا حتی حکومت اسلامی!" سر دهد!

ضمن اینکه حتی در مورد تاریخ سخنرانی‌های ولایت فقیه وی در سال 48 هم باید کمی تأمل کرد، چون با توجه به اینکه وی در یکی از همان درس‌ها یا سخنرانی‌هایش، به جشن‌های 2500 ساله شاه اشاره می‌کند، معلوم می‌شود تاریخ واقعی سخنرانی‌ها، بعد از جشن‌ها یعنی پس از شهریور 50 و ظهور اجتماعی مجاهدین خلق بوده و ” آقا!“ به دروغ می‌گوید سال 1348 آن جفنگیات را بافته!

هر چیزی شناسنامه‌ای دارد

همانطور که هیچ چیزی خلق الساعه بوجود نمی‌آید، انقلاب هم ” یک‌مرتبه! و به قول معروف دفعتاً واحده!“ به وجود نمی‌آید. به همین سال‌هایی که داریم با خمینی و نظامش مبارزه می‌کنیم، نگاه کنید. سال‌هاست با خمینی و پاسداران و نیروی انتظامی و لباس شخصی‌هایش درگیریم. کلی شورش و اعتصاب و تظاهرات و بعد هم هر از گاهی یک شورش بزرگ اجتماعی مانند تظاهرات 30 خرداد (سال 60) قیام شیراز (سال 71) قیام اراک (سال 71) قیام مشهد (سال 71) قیام قزوین (سال 73) قیام اسلام‌شهر (سال 74) قیام دانشجویی 18 تیر (سال 78) و قیام معروف 88 را در نظر بگیرید. طبعاً در توالی این حرکت‌ها بسیاری می‌آیند و بسیاری می‌روند اما ارادهٔ مردم به تغییر و دگرگونی استمرار می‌یابد. و این حرکت‌ها، پایه‌های هرمی می‌شوند که آجر به آجر آن در گذر سالیان روی هم چیده می‌شوند تا سرانجام روزی با یک قیام بسا بزرگتر از همهٔ قیام‌های پیشین، به موجودیت این نظام پایان دهد.

انقلاب 57 هم مانند همهٔ انقلاب‌های دیگر، سابقه و پیشینه‌ای داشت و زیر ساختی که البته از فردای کودتای 28 مرداد سال 32 شروع شد، به قیام 15 خرداد رسید و پس از سرکوب‌های مکرر، سرانجام سر از انقلاب مسلحانهٔ مجاهدین و چریک‌های فدایی در سال‌های دههٔ 40 به بعد در آورد. تنها اثر انگشت خمینی در سابقهٔ انقلاب 57 را می‌توان در همان ضدیتش با اصلاحات ارضی شاه و حق رای زنان در سال 41 و کمی قبل و بعد از آن دید.

7tir.info تلگراف آیت‌الله خمینی به شاه ۱۷ مهر ۱۳۴۱

آیت‌الله خمینی از سال ۱۳۴۱، حق را از زان را موجب
تلگرافی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین دانسته بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

بس از اهداء نعت و دعا، به طوری
که در روزنامه ها منتشر است.
دولت در انجمن‌هاک ابلندی و
ولایتی اسلام را در رای دهندگان و
مسئومین شرط نکرده و به **رها حی**
رای داده است و این امر موجب
تکراتی علماء اعلام و سایر طبقات
مسلمین است.

بر خاطر همایونی مکتوب است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین
اسلام و آرامش قلوب است.

مسئومین است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دینت مقدسه و مذهب
رسمی مملکت است از برنامه‌هاک دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب
دعاگونی ملت مسلمان نبود.

7tir.info الداعی روح الله الموسوی

اما همان تلگراف‌ها و سخنرانی‌های خمینی هم تماماً در کادر مورد قبول اعلیحضرت همایونی بود و حداقل برای خود شاه هم معنی ساختار شکنی و انقلاب نمی داد، به همین علت هم بود که شاه، خمینی را تحمل می کرد اما به مجاهدین و فدایی‌ها که می رسید یا می کشت یا به زندان می انداخت.

خمینی البته تنها پس از سهم خواهی قدرت از شاه و مشخصاً پس از درخواستش از اعلیحضرت برای در اختیار گرفتن وزارت اوقاف و وزارت فرهنگ شاهنشاهی! حوصله مبارک! را سر برد و کارش به تبعید و اخراج از مملکت با یک هواپیمای باری کشید.

این، همه سابقه خمینی و سهم او در مبارزات منتهی به انقلاب 57 است (منهای آنچه که در نیمه دوم سال 57 اتفاق افتاد و جای بحث خود را دارد) و گرنه که تمامی اسناد و مدارک مربوط به انقلابی که منتهی به قیام ضد سلطنتی سال 57 شد آکنده از آثار مبارزات همان دو نیروی مسلح (مجاهدین و چریک‌ها) و برخی احزاب و گروه‌های کوچکی است که حالت "اقمار مبارزه مسلحانه" در آن دوره را داشتند.

تنها سند حاکی از فعالیت سیاسی خمینی در آن روزگار، ضدیت وی با مبارزه مسلحانه بود و جنبه "نفی" داشت و نه جنبه "اثباتی". خمینی با فرصت طلبی خاص خود و با خوی ضد انقلابی‌اش، جلوی قیام مسلحانه فدایی‌ها با وقاحت ضد انقلابی کم نظیری ایستاد و موضع گیری کرد و آن را توطئه استعمار سرخ نامید (استعمار سرخ همان "برچسبی" است که شاه برای مخالفان کمونیست خود و با سوء استفاده از خیانت‌های تاریخی حزب توده به کار می برد و خمینی هم برای کوبیدن قهرمانان شهید سیاهکل، عیناً از همان "برچسب" استفاده کرد!) خمینی اما چون جلوی مجاهدین جرات چنین زیاده‌روی‌هایی را نداشت، لذا با "موش مردگی" خاص خودش با مجاهدین تنظیم کرد!

حقیقت حی و حاضر!

امروزه دروغ گفتن به مردم کار سختی شده، چرا که یک ابر اینترنتی با مجموعهٔ بیکرانی از اسناد و مدارک، دور تا دور کرهٔ زمین را فرا گرفته و با یک جستجوی چند ثانیه‌ای می‌توان به راست و دروغ هر مطلبی پی برد یا حداقل، حد درست و غلط هر ادعایی را با دقتی قابل قبول، تشخیص داد.

برای اینکه سر از سابقهٔ انقلاب 57 در آوریم ناگزیر باید سرمان را از زیر چتر سیاه حکومتی و مباران تبلیغاتی آخوندها در آوریم و نگاهی کنیم به رسانه‌ها و ارگان‌های تبلیغی احزاب، گروه‌ها و دیگر شخصیت‌های فعال در همان سال‌های 50 تا 57.

منابع تبلیغی اپوزیسیون در سال‌های اولیهٔ 50 تا سقوط سلطنت در سال 57، محدود بود به چند نشریه و فرستندهٔ رادیویی موج کوتاه، با شبی یک برنامه 15 دقیقه‌ای تا یک ساعته که اساسا مروج دیدگاه‌ها اپوزیسیون مسلح و یا حامی نیروهای مبارزهٔ مسلحانه بودند.

مهمترین آنها عبارت بودند از: رادیو صدای انقلابیون ایران که بعدا با رادیو میهن پرستان جایگزین شد، رادیو پیک و صدای ملی و رادیو سروش. به جز رادیو میهن پرستان (به عنوان مهمترین بلندگوی مبارزهٔ مسلحانه و دیگر هواداران مبارزهٔ مسلحانه در آن سال‌ها)، بقیهٔ فرستنده‌ها برد چندانی در محافل مبارز آن روزگار نداشتند. لازم به یاد آوری است هیچ یک از این فرستنده‌ها هرگز و در هیچ مقطعی از تاریخ فعالیت‌شان، کلمه‌ای در ترویج، معرفی یا حتی نقد مقوله‌ای به اسم حکومت اسلامی یا ”ولایت فقیه“ پخش نکرده‌اند. در کنار این فرستنده‌ها، تعدادی نشریهٔ خارج کشوری هم بود که کار همان رادیوها را در پهنهٔ مطبوعاتی انجام می‌دادند.

- نشریهٔ باختر امروز که در حقیقت منعکس کنندهٔ اصلی بیانیه‌ها و اخبار مجاهدین و چریک‌های فدایی و اخبار جبههٔ ملی و نهضت آزادی و خمینی بود.



- نشریهٔ پیام مجاهد که ارگان خارج کشوری نهضت آزادی تلقی می‌شد و عمدتا اخبار مبارزات مجاهدین خلق و خبرهای مربوط به برخی نیروهای مذهبی منجمله نهضت آزادی و خمینی را منتشر می‌کرد.

هیچ چیز نمی گفت. هیچ چیز به استثنای یک نکته که هنگام تنه زدن به مجاهدین، پس از خیانت اپورتونیستها گفت!

خمینی در یکی از جلسات درسش در نجف در مهرماه 56 ضمن گرفتن پاچه مجاهدین، از توحید آنها "غلط" گرفته بود که: **"حالا یک دسته یی پیدا شده که اصل تمام احکام اسلام را می گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود؛ طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملتها همه به طور عدالت و به طور تساوی با هم زندگی بکنند؛ یعنی، زندگی حیوانی علی السواء، یک علفی همه بخورند و علی السواء با هم زندگی کنند و به هم کار نداشته باشند؛ همه از یک آخوری بخورند..."**

خمینی در سخنرانی خود هم چنین گفته بود: **"می گویند: اصلاً مطلبی نیست اسلام آمده است که آدم بسازد یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد، اما انسان بی طبقه"** (کتاب کوثر ج 1 ص 287).

او البته با این حرفها داشت نفراش را در برابر آموزه ها و فرهنگ مجاهدین، آب بندی می کرد! اما حالت قیافه همین خمینی وقتی در بدو ورودش به تهران، در همان فرودگاه مهرآباد و در خیرمقدم رسمی، با عباراتی مورد استقبال قرار گرفت که خودش در حوزه نجف آنرا حیوانی؟! نامیده بود، باید خیلی جالب بوده باشد. دانشجوی هوادار خمینی که اتفاقاً دست چین شده کمیته آخوندی استقبال از خمینی بود، در خطابه کوتاهش با امید به بنای "جامعه توحیدی!!!" از خمینی استقبال کرد! (عجب افتضاحی؟!) چهره خمینی در آن لحظه باید خیلی دیدنی بوده باشد چرا که با همان کلمات و فرهنگی داشت مورد استقبال میلیون ها ایرانی قرار می گرفت که درست پاییز سال قبل، حضرتش به خیال خود "پنبه" آنرا زده بود و در ضدیت با مجاهدین خلق گفته بود:

"توحید" و "جامعه توحیدی" یک مقوله حیوانی است!

آن دانشجوی البته یکی از عناصر باند مؤتلفه و دیگر اضداد آن روزگار مجاهدین بود و متنش را قریب به احتمال باید همان مطهری و امثالهم برایش نوشته و به دستش داده بودند! اما جو انقلابی جامعه و گستردگی فرهنگی که مجاهدین ایجاد کرده بودند آن چنان بود که حتی هنگام ورود خمینی با چند میلیون استقبال کننده هم، هنوز جایی برای خزعبلات فرهنگ متعفن ولایی اش وجود نداشت. (اصل خیرمقدم آن دانشجوی را می توانید در جلد 5 کتاب کوثر بخوانید).

باری، تصاویر واقعی انقلاب و شعارها و خواسته‌ها و مطالباتش را می‌توان از خلال همین واقعیت‌ها به نیکی دریافت. گرچه که اطلاعات و داده‌های آن "ابر اینترنتی" کماکان به قوت خود باقیست.

به هر حال، هرچه در "روزشمار" آخرین سال منتهی به انقلاب 57 (مشخصاً سال 57 و نه حتی سال 56!) جلوتر بیایم (به آرشیو روزنامه‌های رسمی و غیر رسمی و اپوزیسیون آن روزها نگاه کنیم یعنی وقتی که دیگر انقلابی بودن خرج چندانی نداشت) میدان دار شدن آخوندها بیشتر و بیشتر به چشم می‌خورد، تا بعد از 17 شهریور 57 که همه چیز با سرعتی حیرت‌انگیز، شروع به تغییر می‌کند و شعارهای آخوندی و بعد هم اصطلاح "جمهوری اسلامی" سر و کله‌اش پیدا می‌شود اما با اینهمه، باز هم هیچ، هیچ، هیچ اثری از آثار مقوله‌ای به اسم "ولایت فقیه و قصاص" و این قبیل مزخرفات و متعلقات مرگبارش هرگز! هرگز! در پهنه سیاسی ایران دیده نمی‌شود تا برسیم به چند ماه پس از جلوس خمینی به کرسی قدرت و شعبده مجلس خبرگان و فاجعه قانون اساسی!

این بار نگاهی کنیم به اسناد انقلاب ایران در داخل کشور

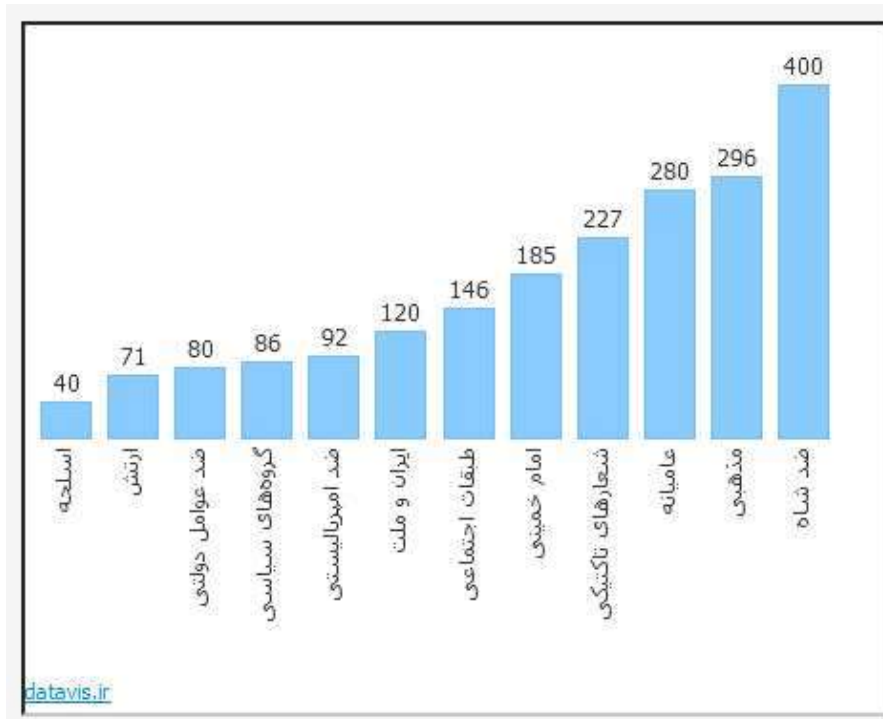
اگر به سال‌های 50 تا 56 و اسناد انقلاب ایران در آن سال‌ها نگاه کنید فقط و فقط صحبت از مبارزه با دیکتاتوری و برقراری آزادی است به اضافه یک حکومت دمکراتیک. همین کلمه "دمکراتیک" را می‌توانید پای بسیاری اطلاعیه‌های آن روزگار گروه‌های سیاسی بیابید اما باز هم و به تکرار باید گفت، صحبت از: "ولایت فقیه" یا "ولایت مطلقه فقیه" یا "ولی امر یا ولایت امر مسلمین جهان" و حکومت شرعی در برابر حکومت عرفی یا انحلال دادگستری و برقراری "محاکم شرعی" و "قاضی شرع" و از این قبیل، حتی یک مورد هم نمی‌توان در عرصه مطالبات اجتماعی آن روزگار یافت!

هر جوان و هر پژوهشگری که خواهان سر در آوردن از هزارتوی آن روزهاست، براحتی می‌تواند با مراجعه به اینترنت و نگاهی به شعارهای انقلاب 57 (که اساساً مربوط به نیمه دوم سال 57 است) دریابد فرهنگ و تعابیری که امروزه در چهره آن‌ها "گیر" افتاده، در هیچ‌یک از خواسته‌های اعلام شده آن انقلاب نبود! و تماماً پس از جلوس خمینی بر کرسی رهبری و احراز تسلط نسبی بر اهرم‌های قدرت، آرام آرام سر زبان‌ها انداخته شده‌اند!

نگاهی به شعارهای تظاهرات پس از 17 شهریور 57 و دیوار نوشته‌های آن روزگار، یکی دیگر از اسناد معتبر برای درک هویت راستین انقلاب 57 است. (تاکید می‌شود: پس از 17 شهریور 57! زیرا از این تاریخ به بعد است که خمینی و باندش در انقلاب ایران، جان می‌گیرند و حیطة‌ای برای خود به هم میزنند).

در باره شعارهای انقلاب 57 پژوهش‌های متعددی انجام شده که بعضاً روی شبکه اینترنت قابل دسترسی هستند. این پژوهش‌گران عموماً دست پروردگان همین نظام‌اند و حتی سایت و کتاب و وبلاگشان هم با اسامی سران کشته شده رژیم، نام‌گذاری شده‌اند. ولی حتی شعارهای ثبت شده این‌ها را هم اگر ببینید، باز هم اسم و اثری از ”ولایت فقیه“ و اینکه مردم ایران در خیابان‌ها شعار داده باشند ما ”ولایت فقیه می‌خواهیم!“ یا ”ما خواهان اجرای قانون قصاص به جای قوانین موجود هستیم!“ یا ”ما قاضی شرع می‌خواهیم!“ به چشم نمی‌خورد. یکی از همین پژوهشگران حکومتی پس از ذکر و طبقه‌بندی شعارهای انقلاب 57، مقایسه کمی آن‌ها را در یک نمودار فراوانی به شکل زیر نمایش داده. (برگرفته از سایت‌های حکومتی)





لازم به یادآوری است در نمودار بالا، شعارهایی که زیر عنوان “امام خمینی” کمیت گذاری شده‌اند تماما شعارهای حمایت از وی بوده‌اند و ربطی به “ولایت فقیه و ملحقاتش” نداشته‌اند. البته رژیم در این مورد هم تا توانسته تیغ سانسور را در جمع آوری اسناد حقیقی انقلاب به کار برده اما هنوز هم آثاری از واقعیت آن روزها را می‌توان در گوشه و کنار اینترنت یافت. به عنوان نمونه، همبستگی ادیان یکی از شعارهای آن روزها بود، صحبتی هم از “جزیه!” و محدودیت برای پیروان سایر ادیان نبود، چه رسد به اینکه کسی را به جرم تغییر عقیده و با حکم “ارتداد” اعدام کنند.

مسلمان، مسیحی، کلیمی، زردشتی پیوندتان مبارک



دیوارها آکنده از شعارهای گوناگون بود.

نمره های از کارهای تبلیغی میلهشیای مجاهد خلق در دوران مبارزه سیاسی افشاگرانه



در تظاهرات هیچ تفکیکی بین خانم های با حجاب و بی حجاب وجود نداشت



حضور دختران دانشجو و دانش آموز مانند پسران، یکی از پایه‌های مهم هر تظاهراتی بود



آن روزها بالا بردن تصاویر زنانی که در صفوف مجاهدین خلق و مبارزه مسلحانه جان باخته بودند (بدون اینکه به اصول عقایدشان کاری داشته باشند) یکی از افتخارات همین آخوندها محسوب می شد



چاپ تصاویر زنان مسلح مسلمان که نمادی از زنان مجاهد خلق بودند، یکی از انگیزاننده ترین تصاویری بود که به تیراژ روزنامه های آن روزها می افزود. در آن روزها آخوندها نه تنها با انتشار این عکسها مخالفتی نداشتند بلکه وجود چنین زنان مسلمان و مبارزی را نشانه‌ای بر مترقی بودن خود و دین‌شان می دانستند و هیچ ایرادی از سرو وضع و لباس‌شان نمی گرفتند.





بگذریم که واقعیت آن چنان آشکار بوده که هنوز برخی عوامل رژیم گاه و بیگاه "بند" را آب داده و به گوشه‌هایی از حقیقت اذعان می‌کنند. مانند صفار هرندی که در یک مصاحبه تلویزیونی در سال 94 گفت:

"شما اگه همین آرشیوهای سیما رو نگاه کنید توی تظاهرات 56-57 هستن. چریکهای فدایی خلق هستن، آرمشون هست. مجاهدین خلق هستن. عکس کشته شده هاشون هست! خب اینا میتونن ادعا کنن، بگن: انقلاب مال ما بود، دزدیدن بردنش جای دیگه!"

اما جالب اینکه امروزه از همان عکس‌هایی که حتی صفار هرندی هم ردشان را در آرشیو تلویزیون حکومتی می‌دهد، هیچ اثری در رسانه‌ها نیست!



روش گام به گام خمینی در مسخ انقلاب

آیا شما هم کتاب مسخ کافکا را خوانده‌اید؟ اینطوری شروع می‌شود: یک روز صبح همین که "گریگوآر سامسا" از خواب آشفته‌ای پرید، در رختخواب خود به حشره‌ی تمام عیار عجیبی مبدل شده بود!... به خود گفت: کاش دوباره کمی بخوابم تا این خواب مزخرف را فراموش کنم. ولی این کار به کلی غیر ممکن بود، (چون او بیدار بود و حقیقتاً به یک حشره تبدیل شده بود!) داستان انقلاب 57 هم همین گونه بود.

خمینی سیاستمدار مودی و مکاری بود. او تا وقتی که پایش به زمین ایران نرسیده بود، تکیه کلامش "همه با هم" بود. تکیه کلامی که با همان لهجه‌ی عهدبوقی‌اش و با تکرار وقت و بی‌وقت آن وانمود می‌کرد رهبر جبهه‌ی سراسری مردم ایران در ضدیت با دیکتاتوری وابسته‌ی شاه است. رهبر مردمی با افکار و عقاید گوناگون، طبقات مختلف و ملیت‌های متعدد که همگی با هوشیاری انقلابی تمامی تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهایشان را کنار گذاشته و در سرنگونی دیکتاتوری وابسته‌ی شاه با یکدیگر متحد شده بودند. از همین رو خمینی هم تلاش می‌کرد نقش "پدرانه"‌ای ایفا کند و با اینکه خودش مخالف سرسخت بسیاری از خواسته‌های انقلابی مردم بود اما در ظاهر خود را با آنها همراه و هم‌سنگر نشان می‌داد. او با همین ترفند، زمام انقلاب را به دست گرفت و یکی از زیباترین انقلاب‌های تاریخ معاصر جهان را پله پله به یک هیولای بد منظر تبدیل کرد.

در نمونه زیر ببینید چگونه "خواست برابری" زنان را از "تراز" دوران معاصر به ادوار مادون فئودالی تنزل داد؟! این نمونه را بخوانید و به همین قیاس، آن را در مورد "دموکراسی"، "عدالت اجتماعی" و سایر مطالبات انقلابی مردم ایران تعمیم دهید تا دریابید چگونه، انقلاب مسخ شد؟

*

ببینید در آبان 57 در مصاحبه‌ای که بعدها در صحیفه نور ج 5 ص 70 هم چاپ شد، چگونه دم از برابری زن و مرد می زده؟!

خمینی: زن‌ها در حکومت اسلامی آزادند. حقوق آنان مثل حقوق مردهاست. اسلام زن را از اسارت مردها بیرون آورد و آن‌ها را هم ردیف مردها قرار داده است. تبلیغاتی که علیه ما می شود برای انحراف مردم است.

خمینی تا وقتی در پاریس بود هیچ اجباری در مورد حجاب زنان اعلام نکرد بلکه حتی روز اول بهمن 57 در همان پاریس گفت: حجاب، انتخاب زن مسلمان است و هیچ اجباری در مورد آن نیست!



اما همین که پایش به تهران رسید و قدرت را قبضه کرد حرف دیگری مبنی بر لزوم رعایت سراسری حجاب بر زبان راند. انعکاس اجتماعی حرف خمینی بسیار منفی و خطرناک بود.



زنان در تهران و به مناسبت روز جهانی زن یک راهپیمایی اعتراضی برپا کردند (روز 12 اسفند 57) و در مسیر راهپیمایی خود به ساختمان دادگستری رفتند و کار بالا گرفت. خمینی برای ختم غائله، مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت یا به قول خمینی، رییس دولت امام زمانش (!؟) را به صحنه فرستاد و از زبان او حرفش را پس گرفت. بازرگان بر "عدم اجباری بودن حجاب زنان" تاکید کرد.



در همین هنگام برخی زنان روشنفکر و نویسنده و بعضی گروه‌های سیاسی و حتی آیت‌الله طالقانی نیز برای جلوگیری از شقه زود رس انقلاب لرزانی که هنوز بیشتر از چند روز از پیروزی‌اش نگذشته بود به میدان آمدند و با تاکید بر تضاد اصلی انقلابی که هنوز با عناصر مسلح ساواک و ضد انقلاب درگیر بود، نکاتی گفتند تا "ویراژ" احمقانه و البته خائنانه خمینی را منتفی کنند. آقای طالقانی گفت: در مورد حجاب اجباری در کار نیست.



خمینی که به شدت قافیه را باخته بود، بزدلانه خود را پشت عبای آیت‌الله طالقانی (که محبوبیت بی‌مانندی در میان جوانان و روشنفکران و عمده گروه‌های سیاسی داشت) پنهان کرد و نظرش را تغییر داد. امام: نظر آیت‌الله طالقانی در باره حجاب صحیح است!



البته داستان به همینجا ختم نشد و به مرور زمان که خمینی نیروهای سرکوبگر و عناصر چماقدارش را سازمان می داد، به همان میزان هم "ولوم" اختناق و سرکوب را بالا می برد و منجمله گام به گام به اجباری کردن حجاب نزدیک و نزدیک تر می شد تا جاییکه ابتدا ورود زنان بی حجاب را به برخی مغازه ها و ادارات ممنوع کرد، زنان قاضی را بازنشسته کرد و سرانجام وقتی هم که توانست مجاهدین خلق را در سی خرداد 60 سرکوب کرده و اختناق سراسری را در مملکت حاکم کند، در سال 62 با تعیین مجازات برای عدم رعایت حجاب در معابر عمومی، حجاب را اجباری کرد. و پایان این تراژدی را در روز 24 آذر سال 1365 به نمایش گذاشت. در آن روز آخوند محمد یزدی رییس وقت قوه قضاییه خمینی در مصاحبه ای که روزنامه حکومتی رسالت آنرا منتشر کرد، گفت: **زن شما که در مالکیت شما می باشد، در واقع برده شماست!**

داستان غم بار و نفرت انگیز مسخ حقوق زنان توسط خمینی فقط یک نمونه بود. خمینی در مورد دموکراسی هم همین روش را به کار گرفت. در پاریس که بود چپ و راست مصاحبه می کرد و دم از آزادی و دموکراسی می زد، به قدرت که رسید سیاه ترین رژیم دیکتاتوری تمام تاریخ ایران را برقرار کرد.

کیهان 26 دی 57

امام خمینی: همه احزاب در ابراز عقیده آزاد هستند.
 مارکسیست ها در ابراز عقیده آزاد هستند.
 ما، زندان سیاسی نخواهیم ساخت.



مصاحبه با خبرنگاران ایرانی. سوم بهمن 57 در پاریس
در حکومت اسلامی، دیکتاتوری وجود ندارد.

تهرانی
شورای
سلطنت را
غیرقانونی
خواند

ارتش
ناید
باتاه
تماس
بگیرد

ارتش
قره باغی:
ارتش
از دولت
قانونی
پشتیبانی
میکنند

لايه انجعال
ساواک فردا
تقدیم
مجلس میشود

مصاحبه امام خمینی با کیهان:

در حکومت اسلامی

دیکتاتوری وجود ندارد

گزارش خبرگزاری فرانسه دربارۀ

تدابیر امنیتی شدید برای
بازگشت رهبر انقلاب



امام خمینی:
راهی را که یابد
بر ویران و بهشت
زهر اعلام میکنم

کیهان

شماره ۱۸۰۰
مجلس ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ - ۲۵ شهریور ۱۳۵۸

هدار آیت الله العظمی:

اگر ارتش کودتا کند

مردم مسلح میشوند

از آذین بندی خیابانها خودداری کنید



اینجا تبعیدگاه آزادی است
و صد گنجه شهدای آئینه فرنگند

کیهان

شماره ۱۸۰۰
مجلس ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ - ۲۵ شهریور ۱۳۵۸

اگر ارتش کودتا کند
مردم مسلح میشوند

از آذین بندی خیابانها خودداری کنید

اینجا تبعیدگاه آزادی است
و صد گنجه شهدای آئینه فرنگند



اگر ارتش کودتا کند
مردم مسلح میشوند

خمینی در پاریس هرگز در مورد محتوای نظام سیاسی ای که در نظر داشت، چیزی نگفت و در جواب خبرنگارهایی که در مورد اقتصاد و سیاست آتی ایران از او سوال می کردند، می گفت: الان وقت این حرفها نیست و حداکثر میگفت بعدا، بعدا! در یک مصاحبه با کیهان (2 بهمن 57) هم گفت: راهی را که باید در آینده

برویم در بهشت زهرا خواهیم گفت. اما در بهشت زهرا هم دستش را رو نکرد و هیچ اشاره‌ای به "ولایت فقیه" نکرد.

*

خمینی وقتی پلاکاردها و شعارهای مردم در تظاهرات داخل کشور را می دید و می شنید، با وعده و وعیدهایی که یکی دو نمونه آن‌ها را در بالا دیدید، خودش را هم‌رنگ جماعت می کرد. به عنوان نمونه روی پلاکاردی که در عکس زیر دیده می شود و مربوط به تظاهرات همان ماه‌های پایان انقلاب (زمستان 57) است، نوشته شده: هر کس حق دارد در امور عمومی کشور خود شرکت کند.



خمینی هم بلافاصله روز 19 بهمن در روزنامه کیهان دم می گرفت و می گفت: حقوق ملت کرد به خود آنها واگذار می شود.

این هم تصویری از قتل عام کردها توسط پاسداران در تاریخ 5 شهریور 58 در سنندج یعنی هنگامی که خمینی به قدرت مسلط شد.



چند نمونه دیگر هم بخوانیم و بگذریم.

خمینی وقتی در پاریس بود در مصاحبه‌ای در 19 مهر 57 به خبرنگاران گفت: ما که می‌گوییم حکومت اسلامی! می‌خواهیم جلوی این هرزه‌ها گرفته شود، نه اینکه برگردیم به 1400 سال پیش! ما می‌خواهیم به عدالت 1400 سال پیشش برگردیم. همه مظاهر تمدن را هم با آغوش باز قبول داریم (کتاب مصاحبه با خبرنگاران. گردآورندگان منصور دوستکام، هابده جلالی. انتشارات پیام آزادی زمستان 58 ص 122) اما در تهران و پس از قتل عام مجاهدین، به صراحت گفت: بله! ما مرتجع هستیم، شما روشنفکر هستید، شما روشنفکرها نمی‌خواهید ما به 1400 سال قبل برگردیم. خمینی در حالی که تاکید می‌کرد: ما می‌خواهیم به 1400 سال قبل برگردیم، همانجا و در همان سخنرانی اضافه کرد: مملکت نگه داشتن به آزادی نیست، این آزادی که شما می‌گویید باد می‌دهد این مملکت را، بر باد می‌دهد! او در سخنرانی 26 دی 57 که هنوز در پاریس بود و دستش به اهرم‌های قدرت نرسیده بود می‌گفت: من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد! روحانیون شغلشان چیز دیگری است. این حرف را با وضعیت امروز ایران مشاغل دولتی آخوندها مقایسه کنید و ...

خمینی خود نیز می‌دانست که اینهمه دروغی که گفته، باعث مضحکه‌اش در میان مردم شده در نتیجه با دریدگی ویژه‌ای که تنها از او بر می‌آمد، در آذر 62 گفت: **”ممکن است دیروز من یک حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را. این معنا ندارد که من بگویم چون**

دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم (صحیفه نور ج 18 ص 178). خب برگردیم به اول این قسمت و داستان مسخ کافکا و آخوندی که حشره شد و با خودش یک انقلاب را هم مسخ کرد.

مردم به آرامی از پیرامونش گریختند

این داستان انقلابی بود که خمینی بر موج آن سوار شد، رهبری آن را به ناحق به دست گرفت و آنرا به مسلخ برد.

روزی که خمینی وارد ایران شد، گرچه شخصا مورد اعتماد و احترام ملتی بود که ذات پلیدش را نمی شناختند اما در برابر حرف‌ها و کارها و برنامه‌هایش به شدت حساس بودند و واکنش نشان می دادند. منظور از مردم در این جمله، مطلقا گروه‌های سیاسی نیستند (به عنوان نمونه مسعود رجوی از سال 54 در باره جدیت تهدید فروغلتیدن انقلاب ایران به ورطه ارتجاع هشدار داده بود) بلکه دقیقا توده مردم غیر متشکلی هستند که هنوز نیروهای سیاسی، حتی معروفترینشان یعنی مجاهدین خلق را هم درست و حسابی نمی شناختند. اما همین مردم در برابر حرف‌ها و حرکات مشکوک خمینی (که شمه‌ای از آنها را در مطالب پیشین دیدید، مانند خلف وعده‌های شگفت انگیزش در مورد حقوق زنان، آزادی‌ها و ...) آنچنان به سرعت از او کنار کشیدند که حتی شخص خمینی هم به وحشت افتاد. اگر سخنرانی‌های او در سال‌های 58 و 59 را شنیده باشید می توانید به یاد آورید چگونه پشت میکروفون رو به مردم عصبانی می شد و با آمیزه‌ای از ترس و عصبانیت، شنوندگانش را شماتت می کرد که: **اسلام غریبه! کسی اسلاما نشناخته. مثل یه آدم غریبی که وارد یه جایی میشه که نمی شناسنش اسلام هم الان اینطوریه! غریبه اسلام!**

و هنگامی که با امتناع نیروهای سیاسی و توده‌های هوادارشان روبرو می شد، کنترل خود را از دست می داد و با ناشی‌گری سیاسی حیرت انگیزی جلوی دوربین تلویزیون و میکروفون رادیو با غیظ و کین کف به دهان می آورد و فریاد می کشید: **شما از اسلام چه میدونید! چه بدی دیدید از اسلام؟**

خمینی حق داشت، حرفش کاملا درست بود، حقیقتا هم هیچ کس اسلام خمینی را نشناخته بود، هیچ کس نمی دانست پیرمرد واقعا در مخیله‌اش چه می گذرد که ناگهان تمامی حرف‌ها و قول و قرارهای پاریسی‌اش را به کناری نهاده و در صدد پیاده کردن یک حکومت ارتجاعی ماقبل تاریخی تحت عنوان ولایت فقیه بر آمده. حکومتی که یکی از ملحقات قانون اساسی‌اش، قانون ضد بشری قصاص است و سنگسار و دست و پا قطع کردن و چشم در آوردن و ...

تنها با اولین سنگسارها و با اولین اعدام‌های خیابانی و دست قطع کردن‌ها بود که مردم ناگهان خود را با یک هیولا رو در رو دیدند، هیولایی به اسم امام خمینی که تا همین چند ماه پیش در پاریس می گفت ما به تمام قوانین حقوق بشر احترام می گذاریم و ...

و به این ترتیب، از همان لحظات آغازین تکیه زدن خمینی به تخت زعامت، یک مارا تون پر سرعت و سرگیجه آور سیاسی بین او و عوامل و مزدوران او از یک سو و مردم و بسیاری نیروهای سیاسی از سوی دیگر شروع شد! خمینی تلاش می کرد، تا نقاب کاملاً از چهره اش نیفتاده، با برگزاری نیم دوجین انتخابات، به خودش و نظام "نیست در جهان"ش! و جهت "قانون"ی داده و همه مخالفانش را هم با همان فرهنگ و منطق بازاری خودش، "چکی" در آفساید قرار داده و همه را خارج از محدوده و "ضد قانون" و "ضد انقلاب" طبقه بندی کند! واکنش مردم البته همانی بود که شایسته یک خلق انقلاب کرده است.

خمینی از 13 فروردین 58 تا اسفند همانسال 5 فروردین و انتخابات برگزار کرد. تعداد اولین شرکت کنندگان در اولین انتخابات حدود 20 میلیون نفر بود و در آخرین انتخابات تنها حدود 10 میلیون شرکت کردند!

مردم این گونه از "امام!" گریختند

خمینی هنوز از گرد راه نرسیده، اولین رفراندوم برگزار کرد، حتما می گید: چه آدم دموکراتی! خب اینکه بد نیست، اتفاقاً خیلی هم خوبه و نشونه صداقتشه! اما وقتی دریابید او، مردم انقلاب کرده بر ضد دیکتاتوری سلطنتی را (آنهم فردای پیروزی بر سلطنت) بر سر یک دو راهی قرار داد که:

یا همان سلطنت سرنگون شده را انتخاب کنید

یا به "جمهوری اسلامی" من رای دهید که نمی گویم مفهومی چیست! چه می گوید؟

جل الخالق!

گام اول: باری در اولین انتخابات که روز 10 و 11 فروردین 1358 برگزار شد، 20 میلیون و 440 هزار و 108 نفر شرکت کردند.

گام دوم: انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی بود (که با خیانت خمینی به جای مجلس مؤسسان تشکیل شد) روز 12 مرداد 58.

گام سوم: همه پرسى قانون اساسی دست پخت خبرگان بود (همین قانون منحوس ولایت فقیه) که روز 11 و 12 آذر 58 برگزار شد.

گام چهارم: انتخابات ریاست جمهوری بود که 5 بهمن 58 برگزار شد.

گام پنجم: انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی بود (و نه مجلس شورای اسلامی) که در تاریخ 24 اسفند 58 برگزار شد و تنها 10 میلیون و 875 هزار و خرده ای در آن شرکت کردند.

خب اینطوری یک پروسه 11 ماهه طی شد و مردم با همه نشیب و فرازهای کمی، آرام آرام از دور و بر خمینی گریختند.

خمینی در کمتر از یکسال حدود 10 میلیون رای دهنده را از دست داد و به این نتیجه رسید که اگر یک سرکوب خونین در ابعاد کشوری اعمال نکند، سال بعد مردم جاویش خواهند کرد!

خمینی تمامی سال بعد، یعنی سال 59 را به زمینه سازی سرکوب و تجهیز دستگاهها و نهادهای سرکوب گرش پرداخت و همزمان تلاش کرد با فعال کردن تضاد خارجی، مستمسکی برای سرکوب داخلی و پاک کردن صورت مسأله "عنصر مخالف" یعنی حذف عاملیت مردم از صحنه سیاسی بدست بیاورد و البته که این کار را هم با یک حمام خون درست و حسابی انجام داد.

این، داستان مسخ انقلابی است که به یکی از دیرپا ترین دیکتاتورهای جهان پایان داد. نسل نویی از انقلابها را بوجود آورد.

پیشتر تغییر و دگرگونی در بخشی از جهان شد، اما خود اسیر خیانت رهبر نابکارش شد و در خون غلتید تا امروز که گامهای پر طنین بازگشت قدرتمندش دوباره به گوش می رسد.

انقلابی نوین برای آزادی، آبادی، برابری و پیشرفت.

پایان

باز هم در باره روابط خمینی با آمریکا

اگره یادتون باشه سال گذشته بود که وزارت خارجه آمریکا، اسناد سری 30 سال پیشو طبق سنت خودشون علنی کرد. بین اون اسناد از جمله سندی بود که حاکی بود از نامه نگاری خمینی در اوایل دهه 40 با آمریکاییها و قول همکاری دادنش به اونها!

غوغای افشای اون سند آنچنان بالا گرفت که ناگزیر خامنه‌ای خودش به صحنه اومد و گفت این دروغه! سندی وجود نداره! یا تحریف شده و از این قبیل حرفها!

حالا دیروز اصل اون سند منتشر شد.

سندی که نشون میده قول و قرارها و تعهدات خمینی به مقامات وقت آمریکایی رو.

سندی که نشون میده خمینی حتی از نشون درخواست می کنه که حضورشون در ایران برای مقابله با کمونیسم ضروریه

رابط خمینی در اون نامه نگاری یک آخوند بوده به اسم میرزا خلیل کمره‌ای. به رابط دیگه آقا! جعفر بهبهانی، پسر آخوند بدنام محمد بهبهانی (از عوامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد) بوده که ظاهراً از طریق واسطه با آیت‌الله خمینی پیام رد و بدل می‌کرده.

ماموران اینطرف آب آمریکا، از جمله اطلاعاتی که برای مرکز شون می فرستادن تا آقا رو باب طبعشون جلوه بدن، این بوده که: خمینی انگلیسی و فرانسه می خونه و 500 تا مجتهد هم در تموم دنیا شاگردش هستن!

چیزهایی که خمینی جدا از شون پاک و مبرا بود و نظامش تا همین الان هم هنوز ننویسته 20 تا مجتهد ایرانی رو با خودش همراه کنه! به هر حال....

یه رابط دیگه خمینی با بقول خودش شیطان بزرگ، مهدی حائری - از شاگردان و بستگان خمینی بوده که به یکی از دوستانش در وزارت امور خارجه آمریکا (ویلیام میلر) می‌گه: «خمینی از بازگشت ایران به سلطنت مشروطه حمایت می‌کند»

همین سند نکاتی هم از اسرار خصوصی خمینی گفته که چون یک امر خصوصییه ورته‌اش باید در این مورد اظهار نظر کنن!

به هر حال الان آرشیو ملی آمریکا ... گزارش اولیه سفارت (ایرگرام) که حاوی پیام منتسب به خمینی است را از حالت طبقه بندی خارج کرده که شما اینجا می‌تونید عکسشو ببینید

حالا باید منتظر موند و دید خامنه‌ای در باره این سند چی میگه؟ بویژه که همین دیروز پریروز بود که رادیو تلویزیونش مستمرا آهنگ مرگ بر آمریکا پخش می کرد!

پایان

.....



جنگ یک در صدی‌ها!!!

روز 12 مهر 96 عباس تیموری نویسنده و راوی دفاع مقدس که خود در جنگ ضد میهنی ایران و عراق شرکت داشته در یک مصاحبه تلویزیونی به ابعاد ضد مردمی بودن آن جنگ اعتراف کرد و با ارائه عدد و رقم و چند آمار از ستاد کل نیروهای مسلح رژیم به ضدیت حداکثری مردم ایران با آن جنگ خمینی ساخته اذعان کرد.

عباس تیموری نویسنده و راوی جنگ به مجری تلویزیون آخوندی که با وی مصاحبه می کرد

گفت: من شفاف می تونم حرف بزنم؟

و هنگامی که مجری تلویزیون آخوندی به وی جواب مثبت داد، تیموری گفت: **ما 600 هزار سرباز فراری در زمان جنگ داشتیم!**

لازم به یادآوریست پس از آزادی خرمشهر و امکان دسترسی به صلح عادلانه و شرافتمندانه که تنها خمینی و باندش (خامنه‌ای، رفسنجانی، موسوی نخست وزیر، محمدخاتمی رییس تبلیغات جنگ و ...) خواهان ادامه آن بودند، مجاهدین خلق ایران پیشاپیش مردم ایران کمر به متوقف کردن آن جنگ بستند و سربازان را به فرار از جبهه‌ها فرا خواندند.

اینک 35 سال پس از گذشت آن تاریخ (آزادی خرمشهر) این خود آخوندها و دستگاه تبلیغاتیشان است که به کارکرد شگفت‌انگیز خطوط سیاسی مجاهدین خلق و نفوذ آن در جامعه ایران گواهی می‌دهند.

مقامات رژیم تا کنون بارها اقرار کرده‌اند که تنها نیروی ایرانی مخالف جنگ مجاهدین خلق و متحدانشان بودند.

تیموری در ادامه صحبت‌هایش گفت: **به تعبیر ستاد کل نیروهای مسلح یک تا سه و نیم درصد کل جمهوری اسلامی ایران بیشتر در جنگ حضور مستقیم نداشتند.**

تیموری گفت: **یعنی اینکه یک عاشورای دیگه دقیقا تکرار شده، نیروی انسانی در جنگ نداریم یک آمار دیگه وحشتناک تر بهتر بدیم**

مجری سوال کرد: **اینکه گفتید یک درصد جمعیت**

تیموری جواب داد: **یک تا سه درصد جمعیت کل ایران بیشتر در جنگ حضور مستقیم نداشتند!!!**

مجری دوباره سوال کرد: **چند درصد دولت‌ها پشت جنگ بودند؟**

تیموری تکرار کرد: **همه اش سه درصد نمیشد! کلا یعنی وحشتناکه!!!**

مجری گفت: **اینکه حضرت امام می‌گند جنگ جنگ در سرلوحه امور است**

تیموری باریشخند گفت: جنگ در سرلوحه امور است حالا در یک جای دیگر امور است حالا من به اینهاش حاشیه اش کاری ندارم یک نکته دیگه بگم این نکته خیلی معنا دار و خنده داره.

اینک با گذشت بیش از سه دهه از آن روزگار عمق نفوذ مردمی مجاهدین و خطوط سیاسی ضد جنگشان بیش از پیش روشن می شود.

لازم به یادآوریست در سال 1390 نیز رحیم پور ازغدی آمار مشابه آمار تیموری اعلام کرد و گفت: این ملت شریف ایران در جنگ شرکت نمی کرد. فقط حدود 200 هزار خانوار ایرانی در جنگ شرکت کردند (جمعیت خانوار ایران در آن سالها بالای ۱۱ میلیون خانوار بود!) ازغدی در همان مصاحبه سال نودش با تلخکامی گفت: این ملت شریف ایران خیلی شریفه! اما حتی برای تشییع جنازه شهدای ما هم نمی آمدند!

کلهر: خیلی از اینها حتی امام رو قبول ندارند مثل سازمان مجاهدین خلق اینها در

زندان هم اونهایی شون که بودند در سال 57 که بودند اینها اصلا امام رو قبول

نداشتند و اصلا معتقد بودند این حرکتی که الان داره میشه یک حرکت ارتجاعیه

تفسیرهاشون بود خیلی هایش هم چاپ شده خیلی از اینها در آمده؛ مردم همه اینها

رو قهرمان می دیدند... هر کسی که از زندان می آمد بیرون برای مردم قهرمان

بود چون با رژیم مقابله کرده بود چه فدایی خلق باشه چه مجاهدین خلق باشه... یا

مثلا از این جریانات باشه اینها بعدا شد شناسنامه سیاسی سمپاتها اینهایی که گرایش

پیدا کرده بودند / دولت شریف امامی که آمد اعلام کرد که من میخوام آشتی

ملی برقرار بکنم و یک هیئتی رو فرستاد نجف برای مذاکره با حضرت امام که امام

رو راضی کنند ایشون به ایران بیاد

ش مستند به اضافه مستند مهدی کلهر مجاهدین امام رو قبول نداشتن_ 961117

تایم کد: 0338

مجری: در این بخش در خدمت دو میهمان عزیز هستیم در خدمت جناب آقای مهدی کلهر هستیم از چهره های با سابقه رسانه ای کشور که این جام جم فصلی دیگر را ایشون خودشون میتونند برای ما روایت کنند ایشون از سال 59 معاون سیما بودند اولین معاون سیما بودند در صدا و سیما و سابقه فعالیت فرهنگی هنری بسیاری هم دارند و

سرکار خانم مریم سادات مومن زاده کارگردان این مستند رو در خدمتشون هستیم ...

... آقای کلهر نظر شما درباره مستند چی بود؟

مهدی کلهر اولین معاون صدا و سیما در سال 57: من فکر میکنم هم مستند خوبی بود هم مقطع بسیار مهمی از تاریخ سیاسی فرهنگی و بخصوص رسانه ای کشور ما بود ...

تایم کد: 2958

مهدی کلهر: البته تو این فیلم بهش اشاره نشده ولی اولین حرکت غیر معمول و غیر روال اون موقع که در رادیو تلویزیون ملی افتاد یک برنامه ای بود مسعود بهنود داشت تو شبکه دو دولت شریف امامی که آمد اعلام کرد که من میخواهم آشتی ملی برقرار بکنم و یک هیئتی رو فرستاد نجف برای مذاکره با حضرت امام که امام رو راضی کنند ایشون به ایران بیاد که هست تو روزنامه ها خبرش سری نبود این هیئت که رفت اینجا خیلی اتفاق خاصی افتاد در کشور بخصوص در میان نیروهای انقلاب همه فکر کردند که ممکنه مثلاً یک چیز بشه یک توافقی صورت

بگیره بلافاصله حضرت امام یک اعلامیه داد اعلامیه بسیار مهمی است این در ماه رمضان همون سال 57 که ایشون بر خورد خیلی تندی کرد و جلوگیری کردند از عوامفریبی که دولت شریف امامی داشت، شریف امامی که آمد کارهایی انجام داد تاریخ شاهنشاهی رو عوض کرد دوباره برگردوند به تاریخ هجری شمسی شما میدونید که دو سال قبلش تاریخ کشور رو عوض کرده بود شاه کرده بودش تاریخ شاهنشاهی شده بود 2535 این برگشت دوباره به 1357 قمارخانه ها رو بست...

تایم کد: 3416

مهدی کلهر: شاید در کشور ما در سال 1356-57 شاید یک درصد دو درصد امام رو به نام میشناختند و اصلا 15 خردادی رو مثلا میدونستند که چگونه است از اون به بعد بود که از قضایای سال 56 به بعد بود که حضرت امام هی کم کم شناخته شد و 17 شهریور هنوز حضرت امام در نجف است این رو یادمون باشه یعنی هنوز رسانه های خارجی نیستند من فکر میکنم بعد از 17 شهریور یا همون زمان یک مصاحبه حضرت امام دارند با فیگارو اگر اشتباه نکنم و دیگه رسانه های غربی و گسترده تویش حرکت نمیکند از زمانی که حضرت امام وارد پاریس شدند تو آبانماه است که حضرت امام کل رسانه ها که تو دنیا بودند بیشتر رسانه های غربی بعدها هم رسانه هایی که مال بلوک شرق بودند شروع کردند به پرداختن به حضور ایشون و نقشی ایشون برای رهبری انقلاب ...

تایم کد: 5303

مهدی کلهر: قبل از پیروزی انقلاب تو آزادی زندانیان سیاسی که مجبور میشد رژیم که در حقیقت عقب نشینی هایی که داره انجام میده که باز کنه درب ها رو حالا خودش یک بحث هایی داره که فشارهایی که امریکا شروع کرد جیمی کارتر روی

شاه آوردند که باید حقوق بشر رو رعایت بکنه و این اتفاقات دیگری که منشأ اش شاید بیرونی داشته باشه نتیجه اش این میشه که زندانیانی که بعضی هاشون بیست و چند سال در زندان بودند اینها آزاد بشوند در سال 56 و 57 اینها که می آیند بیرون خب خیلی هاشون اینها اصلا سبقه اسلامی ندارند توجه میکنید خیلی از توده ای هایی هستند که رفتند زندان و سالها تو زندان بودند خیلی از اینها حتی امام رو قبول ندارند مثل سازمان مجاهدین خلق اینها در زندان هم اونهایی شون که بودند در سال 57 که بودند اینها اصلا امام رو قبول نداشتند و اصلا معتقد بودند این حرکتی که الان داره میشه یک حرکت ارتجاعی یه تفسیر هاشون بود خیلی هایش هم چاپ شده خیلی از اینها در آمده؛ مردم همه اینها رو قهرمان می دیدند این نکته خیلی مهمی بود که آقای آزادی به این اشاره میکرد چون من اونموقع ایران بودم توی جریانات هم بودم و هر کسی که از زندان می آمد بیرون برای مردم قهرمان بود چون با رژیم مقابله کرده بود چه فدایی خلق باشه چه مجاهدین خلق باشه چه حزب توده باشه چه از مثلا نهضت آزادی باشه یا مثلا از این جریانات باشه اینها بعدا شد شناسنامه سیاسی سمپاتها اینهایی که گرایش پیدا کرده بودند این اگر خوب مدیریت میشد و جلو تر میرفتیم که اون بخشی اش که اتفاق افتاد خوب بود مردم میفهمیدند که بسیار خب میشه با یک تلاش یک فرد یا یک گروهی احترام گذاشت اما الان بالاخره وقتی جمهوری بخواد بشه جمهوری نظر اکثریت مهمه که متأسفانه بعضی جاها این اتفاق نیفتاد و رو در روی اتفاق افتاد اولین جایی هم که این اتفاق افتاد تو خود همین شورای صدا و سیمای قبل از پیروزی انقلاب هست بالاخره یک کسایی بودند همون مثلا آقای رهبر بود که گزارش دانشگاه تهران رو چی کرد اون گرایش چپ داشت اصلا حالا یا چپ پیدا کرد که اینجور باشه یا همون گوینده حسینی که روی چیز هست اون واحد سیار هستش که قطع شد البته ایشون بعدها مثلا آمد توی تلویزیون دستهایش رو گره میزد چی میکرد میگفت من عضو

چیز هستم سازمان مجاهدین خلق اونموقع هستم ببیند این اتفاقات افتاد که شاید هم خیلی هایش اجتناب ناپذیر بود که بشه بالاخره باید جدا بشیم به همین جهت یک کشوری که 2500 سال یک رژیم یک طرفه شاهنشاهی داشته خیلی ها اصلا فکر میکردند نباید فکر بکنند به این معتقد بودند شاید هنوز هم باشند الان و یک گروهی میدونستند که باید فکر بکنند ولی خب تمرین نداشتند برای فکر کردن آزادی تمرین میخواد من هنوز هم معتقدم ما بخش هایی اش رو هنوز مشق مون رو تمام نکردیم همین که ایشون میگند که نمی تونیم با هم صحبت بکنیم گفتگو بکنیم

.....